



تخفیف اجاره، به شرط اقامه نماز

امروز دیگر حسینیّه جواد الائمه^(ع) فقط محل برگزاری چند مراسم مذهبی نیست. در طول سال علاوه بر برگزاری نماز جماعت ظهر و مغرب، دعای کمیل، دعای توسل، کلاس های قرآن و ویژه کودکان و نوجوانان، جلسات مباحثه و ویژه طلاب، برنامه های ماه مبارک رمضان و مراسم محرم و صفر یکی پس از دیگری در اینجا برگزار می شود. به گفته آقامهدی از ۳۶۵ روز سال ۲۵۰ روز این حسینیّه میزبان برنامه های مذهبی و فرهنگی است. آقامهدی می خندد و می گوید: پدر در این کوچه و کوچه نور تعدادی مغازه دارد که به اجاره داده است. اوایل که حسینیّه افتتاح شده بود، اعلام کرد هر کدام برای نماز بیایید، از اجاره کم می کنم. گاهی تا یک میلیون تومان اجاره مغازه کم می شد. کم کم برگزاری نمازهای یومیه برای کسبه جا افتاد. معماری این حسینیّه سبک و سیاق خودش را دارد. حسن قنایزچی، مهندس این ساختمان، داخل آن را با آجرهای قدیمی درست کرده است. در فضای داخلی چهارده محراب جانمایی شده و داخل هر کدام نام یکی از چهارده معصوم^(ع) نصب شده است. سقف حسینیّه مانند خیمه درست شده است؛ با کتیبه هایی که دست نویس است و از اصفهان آورده اند. یکی از کتیبه ها زیارت عاشورا است و روی کتیبه دیگر نام ۷۲ نوشته شده است. هر سال سقف موبک را هم مانند داخل حسینیّه درست می کنند.

ماجرای نذری دهه آخر صفر

اوایل مراسم شهادت امام جواد^(ع) و اربعین به صورت سالانه برگزار می شد. یک اتفاق سبب شد خانواده نظافت در سه روز آخر صفر هم میزبان زائران و مجاوران باشند. آقامهدی به این خاطره که می رسد، می خندد و می گوید: سال دقیقش را به خاطر ندارم، اما سال ۱۳۸۲ که صدام سقوط کرد، به دعوت یکی از دوستانم برای پیاده روی اربعین رفتیم. آن موقع مثل الان نبود، تعداد ایرانی ها خیلی کم بود. نذری هایی که عراقی ها این راه می دادند، برایمان جالب بود. بعد که به ایران آمدیم، روز شهادت امام رضا^(ع) با خودمان گفتیم چرا ما کاری برای زائران پیاده نکنیم، بابا درانم یک کارتن تخم مرغ گرفتیم. پشت یک وانت کپسولی گذاشتیم و تند تند تخم مرغ ها را نیمرو می کردیم. از ناوایی دور میدان توحید (شهید آیت...) رئیس (ن)ان می خریدیم و ساندویچ درست می کردیم و به مردم می دادیم. این قدر این کار حس خوبی داشت که یک کارتن تخم مرغ به هشت کارتن رسید. اوادامه می دهد: سال بعد با مشورت برادرانم ۲۳ کیلو گوشت گرفتیم و دور میدان کباب درست کردیم و ساندویچ کباب دادیم. کم کم با حضور خیران مقدار گوشت بیشتر شد و جمعیت بیشتری می آمدند. برای اینکه مسیر مردم بسته نشود، زمین محصور کنار حسینیّه را که مال پدر است، با داربست موبک درست می کنیم. علم می آوریم و علاوه بر برگزاری مراسم عزاداری نذری هم می دهیم. هیچ وقت فکر نمی کردیم ۲۳ کیلو گوشت به همت خیران بیش از پنج تن گوشت شود. به لطف امام جواد^(ع) در سه روز پایانی صفر حدود ۷۰ هزار سیخ کباب آماده می کنیم. آقامهدی همان طور که محوطه موبک کنار حسینیّه را نشان می دهد، می گوید: حدود ۱۵۰ خادم، روزها و شب های منتهی به آخر صفر را کنار هم می گذرانند. برای هر بخش، گروهی مسئولیت دارد؛ عده ای گوشت ها را آماده می کنند، گروهی ساعت ها مشغول سیخ گرفتن هستند، چند نفر آتش منقل ها را روشن می کنند. نانواها نان داغ می پزند، جوان ترها ساندویچ ها را آماده می کنند و گروهی دیگر، بی وقفه میان زائران رفت و آمد دارند تا کسی دست خالی از موبک بیرون نرود. جالب اینجاست که در این جمع، کمتر می توان فهمید چه کسی مسئول است و چه کسی تازه آمده. آقامهدی توضیح می دهد: اینجا رئیس و مرئوس نداریم. هر کاری روی زمین بماند، هر کس نزدیک تر باشد، انجامش می دهد. همین رو حیه، سال هاست موبک را سرپانگه داشته است. از نوجوانانی که تازه وارد جمع خادمان شده اند، تا پیرمرد هایی که دیگر توان ایستادن طولانی ندارند، هر کدام به اندازه توانشان سهمی در این سفره دارند.

بزرگ شده پای هیئت

در ورودی حسینیّه باز است. جوان ها در رفت و آمدند. یکی سراغ سیستم صوت را می گیرد، دیگری درباره نصب پرده ها صحبت می کند و چند نفر هم مشغول هماهنگی برنامه های روزهای آینده هستند. اینجا بیشتر جوانان فعالیت دارند و کمک می کنند. میان این رفت و آمدها متین نظافت، یکی از نوه های حاج اصغر، بیشتر از همه به چشم می آید؛ جوانی بیست و دو ساله که از کودکی در همین حسینیّه بزرگ شده است و حالا مسئولیت بخش رسانه و صوت را بر عهده دارد. او می گوید: به واسطه پدر بزرگم و مراسم هایی که برگزار می کرد، تقریباً از وقتی یادم می آید، در بین هیئت ها بوده ام. مانوه ها کنار بزرگ ترها می ایستادیم و به کارهایشان نگاه می کردیم. حالا که بزرگ تر شده ایم، هر کدام کاری دستان گرفته ایم.

آغاز قصه کجا بود؟

حسینیّه موقوفه حاجی است. می خواهیم بدانیم قصه وقف آن از کجا شروع شده است. پاسخ این سؤال را مهدی نظافت، پسر چهارم خانواده، می دهد. او وقتی از گذشته حرف می زند، در واقع ماجرای سال های دهه ۷۰ را برای ما می گوید؛ وقتی خودش هشت نه ساله بود؛ روز هایی که از حسینیّه جواد الائمه^(ع) خبری نبود و او دوستانش در حسینیّه پناهندگان حضرت ابوالفضل^(ع) در جوار حاج جعفر رضوانی در مراسم هیئت شرکت می کردند. بچه های محله راه و رسم هیئت داری را از همان کودکی یاد گرفته بودند. آقامهدی ادامه می دهد: پدرم فرش فروش بود و مغازه اش در همین خیابان موحدین یک. او هر سال در دهه دوم صفر فرش ها را جمع می کرد و مراسم هیئت را برگزار می کرد و روز اربعین عزاداران از همین جابرای زیارت به حرم می رفتند. او به نقل از خاطرات پدرش تعریف می کند: اوایل سال ۱۳۶۰ پدر زمین هشتصد متری را حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان می خرد. آن زمان رقم زیادی بود. پدر نیت می کند اگر معامله انجام شود پولش را بدهد، به نیت امام جواد^(ع) روضه ای برگزار کند. معامله انجام می شود و پدرم این ملک را می خرد. پیش از هر کاری خمس آن را پرداخت می کند و سفره ای به نیت امام جواد^(ع) می اندازد تا نذرش را بگذارد. این سفره ماندگاری می شود و هر سال شب شهادت امام جواد^(ع) شله می دهد.

نیت خیر به سود پیشی گرفت

دراوا خرد دهه ۹۰ خانواده نظافت تصمیم می گیرند مغازه فرش فروشی را که مکان برگزاری مراسم هیئت در روزهای نزدیک به اربعین شده بود، مجتمع تجاری درست کنند. آقامهدی تعریف می کند: همه کارهایش را انجام دادیم و پروانه ساخت مجتمع تجاری را گرفتیم. قرار بود طبقه زیر زمین استخر و سونا، طبقه همکف مغازه های تجاری، طبقه اول سوئیت آپارتمان و طبقه دوم خانه ای برای حاج آقا ربه حرم بسازیم. اما خواب پدر همه حساب و کتاب ها را تغییر داد. او ادامه می دهد: پدرم در مغازه یک ساعتی خوابش برد. باهراس بیدار شد و گفت بروید و بگوئید حاج آقای خباز و حاج آقای برادران، از دوستان نزدیکش، بیایند. ما را از مغازه بیرون فرستاد و خوابش را برای آن ها تعریف کرد؛ خوابی که خواسته بود تا روز زنده بودنش جایی مطرح نشود. ما فقط صدای گریه پدر و دوستانش را می شنیدیم؛ صدایی که بار روضه خوانی همراه بود. وقتی وارد مغازه شدیم، پدر یک حرف زد؛ به جای مجتمع تجاری در این ملک حسینیّه جواد الائمه^(ع) می سازیم. تصمیم پدر قطعی بود. طاهره ملک پور، همسر حاج اصغر که تا این لحظه به حرف های پسرش گوش می داد و آن ها را تأیید می کرد. آن روزها ربه خوبی در خاطر دارد. او می گوید: ته دلم به این امر راضی بود. اما اولین چیزی که به ذهنم رسید، بچه ها بودند. به حاج آقا گفتیم بنشین مرد، بچه ها هم حق دارند. حاجی با شنیدن حرف من، پنج پسر و تک دخترمان را جمع کرد و گفت می خواهم دو بیست متر از زمین را وقف حسینیّه کنم. بچه ها پاسخ دادند: بابا اختیار مال خودت را داری. طاهره خانم ادامه می دهد: وقتی دیدم همه بچه ها راضی هستند، خیالم راحت شد. همان روز نماز شکر خواندم. احساس کردم خدا این افتخار را نصیبمان کرده است. برای همه عجیب بود. آن همه دوندگی و هزینه برای گرفتن پروانه ساخت مجتمع تجاری یک باره با یک خواب تبدیل به حسینیّه شد؛ حسینیّه ای که امروز چهار طبقه دارد. زیر زمین آن آشپزخانه شده، طبقه همکف قسمت برادران، طبقه اول قسمت خواهران و طبقه دوم برای برنامه های جانبی حسینیّه است. مهدی نظافت می گوید: در همه سال های ساخت، پدرم یک جمله را بیشتر تکرار می کرد: مهم نیت است؛ اگر نیت خالص باشد، خدا خودش راه را باز می کند. با همین تفکر پدر حسینیّه خیلی زود ساخته شد.